

واژگانی که ارزش املائی دارند:

فروغ و فروق: (روشنایی و پرتو/ پیش آمدن دوراهی برای کسی)

۱- **فروغ** سر نیزه و تیر و تیغ / بتابد چنان چون ستاره ز میغ

۲- خسرو صاحب القران، تاج **فروق** خسروان / جعفر دین به صادقی، حیدر کین به صفدری

عجایب (هم خانواده‌ها: عجیب، بوالعجب، تعجب، عجب)

۳- گنج عزلت که طلسمات **عجایب** دارد / فتح آن در نظر رحمت درویشان است

۴- پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن / بسوخت دیده ز حیرت که این چه **بوالعجبی** است

۵- **عجب** علمی است علم هیئت عشق / که چرخ هشتمش هفتم زمین است

حامل و حامل: (بردارنده، حمل کننده / همدل، موافق)

۶- از آن شربت که بر مستان زند ضربت **حامل** منم / مرا باطن چو نار آمد تو را ظاهر چنان آمد

۷- برداشت طرح غله و **تحمیل** نان فروش / بخشید باج برف و تکالیف راهدار

۸- بحر آن را رام شد **حمال** شد / آهن آن را رام شد چون موم شد

۹- نه هر درخت **تحمل** کند جفای خزان / غلام همت سرورم که این قدم دارد

بحر و بهر: (دریا / برای)

۱۰- هر چند غرق **بحر** گناهم ز صد جهت / تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت

۱۱- در بلخ بازرگانی بود صاحب ثروت که از کثرت نقود خزائن با مخازن **بحر** و معادن بر دیگران غلبه کردی.

۱۲- این فسانه از **بهر** آن گفتم که هر که آشنایی با بدان دارد، بدی به هر هنگام آشنای او گردد.

گذاشتن و گزارتن: (قراردادن، به جا آوردن)

۱۳- سفله به **حق گزار** هیچ نیکوکاری نرسد و خود را در میان خلق به سروری نرساند.

۱۴- زبان ما اگر از شکر تیغ خاموش است / دهان **شکر گزار** است زخم کاری ما

۱۵- تا اقتدا به **کار گزاران** عشق کرد / در هیچ کار فکرت صائب خطا نکرد

۱۶- اینم قبول بس که بمیرم بر آستان / تا نسبتم کنند که **خدمت گزار** اوست

۱۷- که را مجال سخن گفتن است به حضرت او / مگر نسیم صبا کاین **پیام بگزارد**

۱۸- کلید در دوزخ است آن **نماز** / که در چشم مردم **گزار** دراز

۱۹- کو **فرض** خدا **نمی گزارد** / از قرض تو نیز غم ندارد

۲۰- چو **بگزار** نماز خود بمردی / ندانی تا چه خواندی یا چه کردی

۲۱- یکی به نزدیک او آمد و گفت: وامی دارم و هیچ ندارم که **وام بگزارم**.

۲۲- چون **حج بگزارد** و به بغداد آمد اصحاب جنید از او استقبال کردند.

۲۳- گفتم اندر محنت و خواری مرا/ چون ببینی نیز **نگذاری** مرا

۲۴- زور یک ذره عشق چندان است/ که ز هر سو جهان **گذاره** کند

۲۵- در پای فتادم از تحیر/ در دست تحیرم به **مگذار**

۲۶- که گیتی به آغاز چون داشتند/ که ایدون به ما خوار **بگذاشتند**

۲۷- برین گونه یک سال **بگذاشتند**/ غم و شادمانی بهم داشتند

مستغنی: (هم خانواده‌ها: غنا، استغنا، غنیمت، اغتنام و ...)

۲۸- گدای کوی تو از هشت خلد **مستغنی** است/ اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست

۲۹- این چه **استغنا** است یا رب وین چه قادر حکمت است/ کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

۳۰- زان **غنا** و زان غنی مردود شد/ که ز قدرت صبرها بدرود شد

۳۱- هر وقت خوش که دست دهد **مغتنم** شمار/ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

۳۲- صحرا **غنیمت** بر آورده کوه/ ز گوهر کشیدن هیونان ستوه

۳۳- **اغتنام** فرصت را، نخست به تکمیل ترجمه به نثر پرداخت و پس از فراغت آن را به نظم در آورد.

قربت و غرابت (خویشاوندی / شگفتی)

هم خانواده‌ها: (قربت، قُربت، تقرُّب، اقربا، قُرب، تقریب، قریب، قارب، مقرب / غرابت، غربت، غریب، غریبه، غُرب، غراب)

۳۴- به طاعت **قرب** ایزد می توان یافت/ قدم در نه گرت هست استطاعت

۳۵- به نزدیک اقران و **اقربا** و کهنران خود خوار گردد.

۳۶- گر پای بر فرقم نهی تشریف **قربت** می دهی/ جز سر نمی دانم نهادن عذر این اقدام را

۳۷- سفر کنید از این **غُربت** و به خانه روید/ از این فراق ملولیم عزم فرمایید

۳۸- چو روح قدس ببیند ورا سجود کند/ فرشتگان **مقرب** برند از او بهره

۳۹- ملک زاده گفت: دوستی دیگر میان **اقارب** و عشایر باشد، چنانک خویشی، مثلاً جاهی یا مالی، از خویشی فزونی دارد.

۴۰- ملک بر خلاصه عقاید ایشان وقوف یافت که از آن سعی جز ترغیب و **تقریب** خدمت براه طاعت و خدمت نمی جویند.

۴۱- چو مشرق است و چو مغرب مثال این دو جهان/ بدین **قرب** شود مرد زان بعید شود

۴۲- به علوم **غریبه** تفاخر چند/ زین گفت و شنود، زبان در بند

۴۳- و اندر آن شهر از **قربت** کیستت؟/ خویشی و پیوستگی با چیستت؟

۴۴- آن‌ها که همیشه در قیامت باشند/ پیوسته کشنده گرامت باشند/ از دل همه روزه در **غرابت** افتند/ وز بد همه ساله در ملامت باشند

استرحام: هم خانواده‌ها (رحم، رحمت، راحم، ترحیم و ...)

۴۵- بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده و نالان **استرحام** می کرد، **رحم** نیاورد.

۴۶- یا رب یا رب کریمی و غفاری/ رحمان و **رحیم** و **راحم** و ستاری

۴۷- خواهیم که به **رحمت** خداوندی خویش/ این بنده شرمنده فرو نگذاری

۴۸- گر صد آیت بخوانی از **ترحیم**/ باک ناید تو را که باید سیم

تقریر و تقریر: بیان، بیان کردن / به خطر انداختن

۴۹- شرح درماندگی خود به که **تقریر** کنم / عاجزم چاره من چیست چه تدبیر کنم

۵۰- و پادشاه را نبود از معاونان خصم خویش ترسد یا بر سپاه خود اعتماد ندارد و اندیشد که به دعوت دشمن و تطمیع و **تقریر** او بفریبند و عنان از جاده تبعیت ما برتابند.

۵۱- و ترا **مقرر** است که فاش گردانیدن این حدیث از جهت من ناممکن است،

ملفت (هم خانواده: التفات)

۵۲- چشم از غرور اگر چه نمی گشت **ملفت** / عجز نگاه حسرت من بی اثر نبود

۵۳- مرا به کار جهان هرگز **التفات** نبود / رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

غالب و قالب: چیره، غلبه کننده، پیروز / شکل، پیگر، جزء، رکن

۵۴- شوق را بر صبر قوت **غالب** است / عقل را با عشق دعوی باطل است

۵۵- و بدان که امثال صورت ما از نگارخانه فطرت نینگیخته اند و جثه هیچ جانوری در **قالب** مثال آفرینش ما نریخته،

مغلوب و مقلوب: شکست خورده / وارونه شده

۵۶- خصم را می کنم از راه تنزل **مغلوب** / سیل خونین جگر از پستی دیوار من است

۵۷- نبود عجب ار رام شود مار تو بر من / زیرا که شود رام چو **مقلوب** شود مار

طبع (هم خانواده با طبیعت) و تبع: ذات، سرشت / پیروی، جمع تابع، پیروان، چاکران

۵۸- غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست. اما کاه که علف ستوران است به **تبع** آن هم حاصل آید.

۵۹- من چه گویم که تو را نازکی **طبع** لطیف / تا به حدیست که آهسته دعا نتوان کرد

مألوف و معلوف: الف گرفته، خوکرده / فربه

۶۰- دم بر نیارم و قدم بر ندارم مگر آن که که سخن گفته شود به عادت **مألوف** و طریق معروف (معهود) که آزرده دوستان جهل است.

۶۱- تا خریدار داند که چه می خرد و آن جا سگ را فربه کنند همچون گوسپند **معلوف** تا از فربهی چنان شود که نتواند رفتن

قضا: تقدیر و حکم الهی که در حق مخلوق واقع شود. / غزا: جنگ / غذا: خوراک، خوردنی

۶۲- با این وهم کی من مجاهدم مرا درین ره پهلوان می دانند با **غازیان** به **غزا** رفته کی به ظاهر نیز هنر بنمایم.

۶۳- و یک حاجت باقی است که در جنب عواطف ملکانه خطری ندارد، واگر به **قضا** مقرون گردد عز دنیا و آخرت به هم پیوندند....

۶۴- **غذای** روح به تن می دهیم از غفلت / به خویش خاک ببالد ز تن پرستی ما

مخدول: خوار، زیون گردیده / خذلان: درماندگی، خواری، ذلت

۶۵- برای جسم، خریدیم زیور پندار / برای روح، بریدیم جامه **خذلان**

۶۶- گر من از چشم همه خلق بیفتم سهل است / تو مپندار که **مخدول** تو را ناصر نیست

ضمایم: (جمع ضمیمه)، پیوست‌ها / ذمائم: (جمع ذمیمه)، نگوئیده‌ها / مذموم: نگوئیده، سرزنش شده

۶۷- روباه گفت: اگرچه مجرم خرس است و برهان جرایم او به **ضمایم** حجت از معتمدان شنیده‌ایم، روشن شد، ...

۶۸- نسب اینجا بی **ضمیمه** حسب خود در حساب عقل نیاید.

۶۹- از معاصی مدارشان معصوم / وز **ذمائم** مسازشان **مذموم**

۷۰- آن مکن در عمل که در عزلت / خوار و **مذموم** و متهم باشی

تعلیقات: (جمع تلیق)، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب

۷۱- کاب رویش ز تخته افلاک / شست **تعلیق‌های** عمرش پاک

ضایع: تباه، تلف

۷۲- عمری ز پی مراد **ضایع** دارم / وز دور فلک چیست که نافع دارم

۷۳- هیچ خردمند **تضییع** عمر در طلب آن جایز نشمرد. چه بزرگ جنونی را به فانی و دایمی را به زایلی فروختن، و جان پاک را فدای تن داشتن

حلال: نقیض حرام، روا، شایسته / هلال: ماه نو

۷۴- به هر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت / **حلال** کردم الا به تیغ بیزاری

۷۵- او را به چشم پاک توان دید چون **هلال** / هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست

هم‌خانواده استحلال: حلال پنداشتن، حلال شمردن (استهلال: جست‌وجوی ماه کردن)

۷۶- اما چون نه بر طریق **استحلال** بود، عاصی شود، و در ایمان وی نقصان آرد ...

قرض: وام، بدهی / غرض: هدف، مقصود، آرزومندی

۷۷- کی دهد دست این **غرضی** یا رب که همدستان شوند / خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

۷۸- معیار دوستان دغل، روز حاجت است / **قرضی** به رسم تجربه از دوستان طلب

مسلخ: رخت‌کن حمام

۷۹- این چنین عمری که مایه دوزخ است / مر قصابان غضب را **مسلخ** است.

قیاس: سنجش، تشبیه، مقایسه، اندازه / غیاث: فریادرس، چیزی که به آن مخلصی یابند.

۸۰- ای به شوکت **غیاث** دولت و دین / عدل تو زیور شهر و سنین

۸۱- تو برسته از فزونی ز قیاس‌ها برونی / به دو چشم مست خونی تو چنین شکر چرای

فراق: دوری، جدایی / فراغ: آسایش، راحتی

۸۲- کو پیک صبح تا کله‌های شب **فراق** / با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم

۸۳- اگر مرا هزار جان باشد، فدای یک ساعته رضا و **فراغ** ملک دارم از حقوق نعمت‌های او یکی نگزارده باشم،

خاستن: بلند شدن / خواستن: تقاضا کردن

۸۴- به وصلت که مرا طاقت هجران تو نیست / وین فتنه **برنخواست** که در روزگار اوست

۸۵- سعدیا در پای جانان گر به خدمت سر نهی / همچنان عذرت ببايد **خواستن** تقصیر را

۸۶- یکی ز آن میان گفت و **زنهار خواست** / مکش بندگان کابین **گناه** از تو **خواست** (زنهار خواستن: امان خواستن، پناه خواستن)، (گناه خواستن: گناه کردن)

رقعه: نامه

۸۷- گل کیست قاصدی است ز بستان عقل و جان / گل چیست **رقعه‌ای** است ز جاه و جمال گل

۸۸- پیش کشیی آن کمان هر کس می‌کند زهی / بهر قدوم تیر تو **رقعه** دل نشانه‌ای

ستور و سطور: (حیوان چهارپا که سواری بدهد و سطرها، خط‌ها)

۸۹- زمین شد ز نعل **ستوران** ستوه / همی کوه دریا شد و دشت کوه

۹۰- گفت آیا ای عجب با چشم کور / چون همی خوانی همی بینی **سطور**